در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۸۶
بحث ظن

جلسه 21

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه اشكال مرحوم آخوند بر راه مرحوم شيخ انصاري

بيان شد كه مرحوم آخوند **قدس سره** به راه اول مرحوم شيخ در جمع بين حكم واقعی و ظاهری دو اشكال وارد مي‌كنند؛ اشكال دوم ايشان چندان مهم نيست؛ و در اشكال اول فرمودند كه اگر بگوئيم احكام واقعيه انشائی و احكام ظاهريه فعلی است، ديگر وجهی برای امتثال ما قامت عليه الاماره نيست؛ اگر اماره بخواهد ما را به يك حكم انشائی راهنمايی كند، در صورتی كه علم به حكم انشائی هم پيدا كنيم، اين علم برای ما لزوم امتثال نمی‌آورد؛ چرا كه لزوم امتثال هنگامي به دنبال علم مي‌آيد كه علم به يک حكم فعلي باشد.

بنابراين، به دنبال علم به حكم انشائی لزوم امتثال محقق نمی‌شود؛ و به طريق اولي در صورت قيام اماره نيز وجهي براي لزوم امتثال نيست.

اشكال مرحوم اصفهاني به مرحوم آخوند

مرحوم محقق اصفهانی **قدس سره** در صفحه 151 از جلد 3 **نهاية الدراية** اشكال مرحوم آخوند را مورد خدشه قرار داده است ـ هدف ما از نقل اين كلمات كه گاه بعضاً انصافاً دقيق هستند و انسان بايد در آنها دقت كند، اين است كه بالاخره به كنه مطلب برسيم؛ با اين كه مي‌توانستيم راه مرحوم آخوند و يكي دو راه ديگر را بيان كنيم و وارد بحث بعدي شويم؛ لذا، اين شيوه سبب تقويت ذهنی و فكری آقايان می‌شود كه اگر بخواهيد صاحب نظر شويد، راه همين است.

مرحوم اصفهانی می‌فرمايد: اين كه گفته مي‌شود حكم واقعی، حكم انشائی است، مرادشان انشائی محض و صرف نيست؛ انشائی محض يعنی اينكه مولا حكمی را انشاء كند و هيچ داعی از اين انشاء نداشته باشد.

می‌فرمايند مرحوم آخوند در مواردی متعددی در حاشيه رسائل همين را مطرح كردند؛ يعنی تلقی مرحوم آخوند از كلام شيخ و ديگران كه گفته‌اند حكم واقعی، حكم انشائی است، اين است كه انشائی صرف است؛ و در اين صورت است كه اشكال مرحوم آخوند وارد است و لزوم امتثال ندارد.

اما ايشان می‌فرمايد: به نظر ما، اصلاً محال است كه بگوييم يك حكمی انشائی محض است و مولا حكمي را بدون داعي انشاء مي‌كند. دليل ايشان اين است كه فعل اختياری بدون اراده محال است؛ امكان ندارد فعلی بدون اراده محقق بشود؛ اراده هم بدون

داعی نمی‌شود، قوام اراده به داعی است؛ پس، داعی نداشتن یعنی اراده نداشتن و این، یعنی فعل اختیاری بدون اراده صادر می‌شود که از مولا و حکیم محال است.

احتمال دوم از حکم انشائی این است که حکم انشائی بدون داعی نیست، لکن داعی آن جعل داعی در نفس مخاطب نیست؛ یعنی مولا الان نمی‌خواهد انگیزه‌ای را در مخاطب ایجاد کرده و او را بالفعل برای انجام فعل دعوت کند؛ بلکه داعي مولا در اینجا مجرد جعل قانون است؛ مولا می‌خواهد بگوید در شریعت این قانون وجود دارد، اما فعلاً نمی‌خواهد مکلفین را برای انجام این عمل تحریك کند؛ یا مثلاً داعی مولا امتحان است. مرحوم اصفهانی می‌فرماید: فعلیت این‌گونه احکام با انشاء یکی است.

احتمال سوم این است که بگوییم احکام انشائیه به داعی بعث و زجر هستند؛ مولا می‌خواهد مکلف را تحریك کند و یا از انجام عمل باز دارد، منتها الان مصداق برای بعث و تحریك نیست. به تعبیر ایشان، الان که مولا این حکم را جعل می‌کند، هرچند که مولا داعي بعث دارد، اما نمی‌توانیم بگوییم مولا بعث کرد؛ برای اینکه امکان بعث و امکان زجر متوقف بر وصول به عبد است؛ و این تقریباً از حیطه کار مولا خارج است؛ به قول ایشان به حمل شایع می‌گوییم «**هذا بعث**، یا **هذا زجر**»، اما وقتی که واصل به مکلف شود. در اینجا همین که انشاء به داعی بعث است، لزوم امتثال را می‌آورد؛ هرچند بعث بودن فعلی آن متقوم بر این است که واصل به مکلف شود.

نیتجه این بیان، این می‌شود که تمام احکام شرعیه در همان مرحله انشاء به داعی بعث است، منتها اگر خود آن حکم بخواهد به حمل شایع بعث شود، باید واصل به مکلف شود؛ و اگر واصل به مکلف نشود، مصداقی برای بعث نیست. و اشکال آخوند می‌رود کنار.

بنابراین، هر دو اشکال مرحوم آخوند غیر وارد است و کنار مي‌رود؛ فقط باقی می‌ماند آن اشکالی که ما عرض کردیم مبني بر اینکه قاعده اشتراک احکام بین عالم و جاهل، ظهور در احکام فعلیه دارد؛ و از این جهت، نمي‌توانیم راه اول مرحوم شیخ را بپذیریم.

راه دوم مرحوم شیخ در جمع بین حکم ظاهري و واقعي

اما راه دوم شیخ، فرموده است: حکم ظاهری با حکم واقعی اختلاف رتبه دارد؛ اشکال اجتماع مثلین یا اجتماع ضدین در جایی است که دو چیز در عرض واحد و در رتبه واحد باشند؛ در حالی که موضوع حکم ظاهری جهل به حکم واقعی است؛ پس، برای اینکه حکم ظاهری بیاید، اول باید جهل به حکم واقعی باشد؛ در نتیجه، جایی که کسی عالم به حکم واقعی است، دیگر حکم ظاهری معنا ندارد؛ و از باب اینکه هر حکمی متأخر از موضوع است، پس حکم ظاهری نیز متأخر از جهل می‌شود؛ نتیجه این که حکم ظاهری به دو رتبه متأخر از حکم واقعی است؛ و در این صورت، اشکال وارد نیست. این راه دوم مرحوم شیخ.

پاسخ مرحوم آخوند به این راه

مرحوم آخوند جواب مختصری داده و می‌فرمایند: ما قبول داریم حکم ظاهری در مرتبه حکم واقعی نیست؛ ابتدا باید جهل به حکم واقعی باشد و سپس در مرحله بعد، حکم ظاهری بیاید؛ ولی سؤال ما این است که آیا در مرتبه‌ی حکم ظاهری، حکم واقعی هست یا نیست؟ به عبارت دیگر، سؤال این است که آیا حکم واقعي در مرتبه‌ي حکم ظاهري فعلیت دارد یا نه؟

می‌گوییم: بله، هنگامي که می‌گوییم احکام شرعیه بین عالم و جاهل مشترك است، معنایش این است که شخصي که جاهل است و الان حکم ظاهری براي او هست، در همین مرتبه حکم ظاهری، حکم واقعی براي او فعلیت دارد؛ پس، اشکال هنوز حل نشده است.

به عبارت دیگر، مرحوم آخوند می‌فرماید: اگر شما راهی را طی می‌کرید که در مرتبه حکم ظاهری نیز حکم واقعی نباشد، اشکال حل می‌شود؛ اما طبق این راه، در مرتبه‌اي که حکم ظاهری موجود است، حکم واقعی نیز موجود است؛ برای اینکه حکم واقعی مشترك بین عالم و جاهل است.

ایشان در ادامه بیان مي‌کنند: بهترین راه، راهی است که ما بیان کردیم؛ و آن اینکه بگوئیم فعلیت بر دو نوع است: فعلیت من قبل المولا و فعلیت من قبل المکلف؛ فعلیت تنجیزی و فعلیت تقریری، و از آن راه، اشکال را حل کنیم.

تحقیق بیشتر در مسأله

از آنجا که این راه ـ این که حکم ظاهري به دو مرتبه متأخر از حکم واقعي است ـ در کلمات بسیاري از بزرگان آمده است، به این مقدار که مرحوم آخوند بیان کردند، نمی‌شود اکتفا کرد؛ لذا، تفاسیر و کلمات دیگر بزرگان نیز باید مطرح شود.

کلام مرحوم اصفهاني:

اولین تقریر، کلام مرحوم اصفهانی **قدس سره** است. ایشان می‌فرمایند: ما اول بیاییم ببینیم تنافی، آیا مربوط به مبدأ است یا منتها؟ احکام داراي یک مبادي هستند که همان اراده، کراهت و ... است؛ و یک منتها دارند که همان امتثال است. حال، سوال این است که آیا اشکال جمع متماثلین یا متضادین، مربوط به مبدأ است؟ یا مربوط به منتها است؟

ایشان می‌فرمایند: این اشکال به مبدأ نمي‌تواند مربوط باشد؛ برای اینکه در مبدأ باید ببینیم که دو اراده مختلف یا یك اراده و یك کراهت اراده ناشی می‌شود از وجود مصلحت؛ مصلحت جایی است که شوقی در فعل وجود داشته باشد؛ وقتی مصلحتی در فعلی باشد، انسان شوق پیدا می‌کند به اینکه آن مصلحت محقق شود و اینجا اراده محقق می‌شود؛ و شوق نیز در جائي است که مصلحتي به خود انسان بازگردد.

در مورد خداوند تبارك وتعالی چنین چیزي محال است؛ براي این که ما مصلحتی نداریم که عائد به خداوند بخواهد بشود تا بگوییم خدا شوق پیدا می‌کند و بعد از آن، خدا اراده دارد که این را انجام بدهد. لذا، می‌فرمایند تنافی بین المبادی معنا ندارد. بعد از این، نوبت به مقام امتثال مي‌رسد که باید ببینیم آیا در مقام امتثال، تنافی وجود دارد یا نه؟

مرحوم اصفهانی می‌فرماید: چون حکم ظاهری در مورد جهل به حکم واقعی است، باز در مقام امتثال بین حکم واقعی و این حکم ظاهری تنافی نیست؛ براي این که تنافی در صورتی است که حکم واقعی داعویت داشته باشد؛ یعنی بگوییم حکم واقعی داعی است برای انجام، و حکم ظاهری داعی است برای ترك؛ و اگر حکمی بخواهد داعویت داشته باشد، فرع بر وصول به مکلف است؛ لذا، نتیجه می‌گیرند حکمی که واصل به مکلف نیست، اصلاً امکان داعویت ندارد؛ نه اینکه بالفعل داعویت ندارد.

نتیجه این مي‌شود که مکلف چون جاهل به حکم واقعي است، پس حکم واقعي داعویت ندارد؛ و از طرف دیگر، حکم ظاهري بالفعل داعي است؛ بنابراین، در مقام امتثال نیز بین این دو حکم هیچ تنافي نیست. پس، نظر مرحوم اصفهانی در جمع بین حکم

واقعی و ظاهری این است که حکم واقعی داعویت ندارد و حکم ظاهری داعویت دارد؛ اگر بالفعل و در زمان واحد، هر دو داعویت داشتند، اشکال تنافی اجتماع مثلین، یا اجتماع ضدین محقق می‌شد؛ اما در اینجا چنین نیست.

آقایان، امشب دقت کنند و به آدرسی که عرض کردیم حتماً مراجعه بفرمایید؛ که هر چه بیشتر به این کتاب‌ها مراجعه کنید، نکات بیشتری به دست شما می‌آید و شما را در مسائل علمی محکم‌تر و قوي‌تر مي‌کند. والسلام.